

### پیاده سازی جلسه سوم

### بسم الله الرحمن الرحيم

یکی از چیزهایی که در تفسیر باید به آن توجه شود مباحث و فرآورده‌های علمی بشر است. این مطلب با کمال وضوحی که دارد متأسفانه گاهی به آن توجه نمی‌شود؛ لذا مفسرین ما یا به افراط و یا به تفریط رفته‌اند، در حالی که می‌توانستند از این برزخ عبور کنند و به افراط و تفریط دچار نشوند. در دهه‌های اخیر نحله‌ای در تفسیر پیدا شد که سعی دارد آیات قرآن را با دانش‌های روز تطبیق بدهد؛ به عنوان مثال اگر بشر در فیزیک و شیمی به بعضی از کشفیات برسد این عده سعی می‌کنند بعضی از آیات قرآن را بر این کشفیات تطبیق دهند. یا اگر دانش روز، به این نتیجه رسید که بر اساس دانش زیست، بشر، تکامل انواع پیدا کرده است، این عده سعی می‌کردند آیات قرآن را نیز بر اساس همان تکامل انواع تفسیر کنند. در نقطه مقابل افرادی بودند که اصرار داشتند این کار صحیح نیست.

خاطره‌ای در این زمینه نقل می‌کنم. قبل از انقلاب در دهه‌ی پنجاه، تقریباً اواخر دهه‌ی چهل، بحث داغی در حوزه‌ی علمیه‌ی قم شیوع پیدا کرد که آیا ما اصل داروین تحت عنوان **تکامل انواع یا ترانسفورمیسم** را بپذیریم یا ثبوت انواع و به اصطلاح **فیکسیسم** را قبول کنیم؟

عده‌ای بر تکامل انواع یا ترانسفورمیسم اصرار داشتند و این که این مطلب درست است و قرآن نیز همین مطلب را می‌گوید. افرادی مانند مرحوم سبحانی که حتی در این زمینه کتابی تحت عنوان خلقت انسان نوشت که شاید الان هم در بازار باشد، یا مرحوم آیت‌الله مشکینی کتابی در همین راستا نوشتند. که البته نقاشی و پیام جلد آن کتاب یک چیز بود و نوشته درونش چیز دیگری بود یعنی درون کتاب چیزی نبود که بخواهد ترانسفورمیسم را ثابت کند؛ اما کسی که جلد کتاب را طراحی کرده بود چیزی شبیه یک تک سلولی نقاشی کرده بود و این موجود طی مراحل به میمون و سپس به انسان تبدیل شده بود. این شکل را پشت جلد کتاب قرار داده بود و کتاب به این صورت منتشر شد.

در مقابل عده‌ای از آقایان که الآن در صحنه‌های سیاسی - اجتماعی حضور جدی دارند با این نظر مخالف بودند که این حرف‌ها صحیح نیست و قرآن چه ربطی به ترانسفورمیسم دارد و قرآن قطعاً نظریه‌ی فیکسیسم را تأیید می‌کند؛ چراکه خود قرآن می‌گوید ما شما را از گل آفریدیم.

معمولاً علمی که از غرب به کشور ما می‌رسند در خود غرب یک فرضیه به حساب می‌آیند؛ ولی وقتی به دست ما می‌رسد به عنوان نظریه ارائه می‌شود!!!!

تابستان گذشته یکی از دانشمندان غربی که به ایران آمده بود در سخنرانی خود گفته بود: من تعجب می‌کنم از این که چیزهایی که در اروپا و آمریکا به عنوان فرضیه مطرح می‌شود و مخالف جدی هم دارد در این جا به عنوان یک اصل مسلم گرفته می‌شود. بحث ترانسفورمیسم هم همین طور شد؛ داروین در ابتدا چهار اصل را در حد یک فرضیه ارائه داد که یکی از آنها اصل جهش و به اصطلاح تکامل دفعی بود. در همان زمان یک عده از زیست‌شناسان ایستاده‌بر قله‌ای مثل لامارک مقابل او ایستادند. تا اینجا که مطالعه کرده‌ام و خبر دارم در اروپا یا آمریکا هیچ وقت نظر داروین از یک فرضیه بالاتر نرفت؛ ولی همین فرضیه وقتی به کشور ما وارد شد به عنوان یک نظریه‌ی ثابت و اثبات شده، مطرح شد. به هر حال اصل این بحث «علمی - زیستی» بود.

مرحوم علامه طباطبایی که همان زمان، مشغول نوشتن تفسیر المیزان بودند و سنخ تفسیر ایشان می‌طلبید که وارد این‌گونه مسائل شود، می‌گوید: ظاهر قرآن فیکسیسم است ولی این طور هم نیست که با اصل ترانسفورمیسم سازگاری نداشته باشد.

حدود هشت هزار سال از عمر حضرت آدم ابوالبشر می‌گذرد در حالی که خلقت انسان حتی مطابق روایات، صدها یا هزارها یا دهها هزار یا صدها هزار سال قبل از آن بوده است. راجع به خلقت آنها چیزی در دسترس ما نیست. داروین که این فرضیه را می‌دهد نیز نمی‌گوید ترانسفورمیسم مربوط به آدم ابوالبشر بوده است بلکه می‌گوید ترانسفورمیسم مربوط به نسل انسان است. بنابراین ظاهر قرآن، فیکسیسم است؛ ولی اگر روزی فرضیه داروین تبدیل به نظریه شد و اثبات شد، قرآن برخلاف آن چیزی نگفته است.

در قضیه‌ی افلاک نه گانه و هیئت بطلمیوس او قائل به افلاک نه‌گانه و عقول ده‌گانه بود که البته این سخن بنیان فلسفی دارد. این نظریه‌ی بطلمیوس صدها سال در علم افلاک و نجوم نظریه حاکم بود. بعد همان قشر علم زده می‌خواستند قرآن را بر این گفته تطبیق بدهند. گفتند اتفاقاً قرآن هم از افلاک نه‌گانه یاد کرده است و می‌گوید: «سماوات السبع» آسمان های هفت‌گانه و عرش و کرسی هم به آن اضافه می‌شود و جمعاً نه عدد می‌شود. پس قرآن هم هیئت بطلمیوس را تأیید کرده است. بعد معلوم شد که نظریه‌ی بطلمیوس صحیح نبوده است. البته ممکن است بشر در صدسال آینده به همین هیئت بطلمیوس باز گردد.

بنابراین در مورد مسائلی که با علوم جدید اثبات می‌شود چند نوع برخورد داریم:

۱. برخوردی که می‌خواهد یک نظریه یا فرضیه علمی را به سرعت قبول کند و حتی قرآن را با آن تطبیق دهد. می‌توان نام این گروه را نعله‌ی علم زده گذاشت. من در این مورد از زیست مثال زدم شما می‌توانید در فیزیک، شیمی، ریاضی و ... مثال پیدا کنید.

۲. برخوردی که تعاملی با علم روز ندارد و از این که علم چه می‌گوید و چه نمی‌گوید به‌دور است. سوال اینجا است که اگر در آینده نظر داروین ثابت شد، ما بر چه مبنایی این قدر در مقابل علم مقاومت کنیم و آن را نپذیریم؟ به عنوان مثال فرض کنید قوه‌ی جاذبه یا کرویت زمین قطعی شد در این صورت چرا کسی باید در مقابل این علم قطعی مقاومت کند و آن را قبول نکند؟ این کار اشتباه است.

بنابراین یکی از اصول قواعد تفسیر این است که مفسر در برخورد با مسائل علمی دقت داشته باشد و بتواند و بداند چگونه با مسائل علمی برخورد کند. از یک طرف علم زده نشود و از دیگر مقاومت بی‌دلیل نکند.

همین مدل برخورد در مورد روایات و مسائل علمی نیز وجود دارد به این صورت که نه یک برخورد علم زده داشته باشیم و نه یک برخورد مقابله با علم.

تلاش کنید که با تراث یعنی با آیات و روایات پیامبر اعظم و اهل بیت عصمت و طهارت برخورد همراه با احتیاط داشته باشیم نه مسائل علمی را بر آنها تحمیل کنیم و نه آنها را در مقابل مسائل علمی قرار دهیم. در بعضی موارد باید گفت: نمی‌دانیم، در بعضی موارد باید تشکیک کرد و در برخی موارد باید دست نگهداشت و در نهایت تراثمان را به خاطر مسائل علمی مصرف نکنیم. یکی از شروطی که در تفسیر باید رعایت شود این است که انسان در عمل، به افراط و تفریط دچار نشود. بعضی از تفاسیر علم زده عمل می‌کنند مانند تفاسیر مصری‌ها مثل عبده، رشید رضا و... در نقطه مقابل تفسیرهایی قرار دارند که علم‌ستیز هستند و با علوم مقابله می‌کنند مثلاً با تفسیر به جنگ فلسفه، فیزیک، شیمی، زیست و... می‌روند و حتی تا مرز پیشنهاد مباحثه هم پیش می‌روند، که هر دو راه خردمندانه و حکیمانه نیست.

مطلب دیگری که در تفسیر باید مورد دقت قرار گیرد بحث‌های تاریخی است.

به عنوان مثال ذیل آیه‌ی «إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ»<sup>۱</sup> قرآن به شهری به نام شهر «إرم» اشاره می‌کند و مفسرین منطقه‌اش را نیز تعیین می‌کنند و اوصافی برای این شهر بیان کرده‌اند که امروزه برخی می‌گویند: ما چنین شهری به این شکل و شمایل که در برخی تفاسیر آمده است، نداشته‌ایم. تفسیر طبری یک مقداری این آسیب را دارد.

قرآن به مسائل تاریخی وارد می‌شود که البته فقط زمان نیست بلکه مربوط به گذشته است. قرآن از طوفان نوح، از اصحاب کهف، از بلقیس و... صحبت می‌کند. گاهی در قرآن برخی از مسائل تاریخی مطرح شده است که مفسر باید در این‌گونه موارد چه در بیان خود و چه در نوشته‌اش محتاط باشد.

مرحوم صدوق در علل الشرایع، داستانی از امام صادق نقل می‌کند که در این داستان، امام از همین عنصر استفاده کرده‌اند. ابوحنیفه ابتدا در تفسیر معروف بود و مرجع و ملاذ بود ولی فقه او به وسیله تبلیغ شاگردانش مثل شیبانی از سال ۱۷۰ به بعد

معروف شد. وقتی که شاگردان او به دستگاه هارون الرشید وارد شدند و قضاوت را به دست گرفتند فتوای ابوحنیفه فتوای حاکم شد و الا تا وقتی که خودش زنده بود یا زندان بود یا معروفیتی نداشت. بنابراین اینکه برخی افراد به خاطر فتوای ابوحنیفه بعضی از روایات را حمل بر تقیه می‌کنند با تاریخ نمی‌سازد.

در این ماجرا امام به ابوحنیفه فرمودند: «يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَتَعْرِفُ النَّاسِخَ وَ الْمُنْسُوخَ» قرآن را می‌شناسی؟ آیا ناسخ و منسوخ آن را می‌شناسی؟

البته معلوم نیست که این ناسخ و منسوخ همان اصطلاح معالم باشد که در مقابل عام و خاص، مطلق و مقید و مجمل و مبین است و شاید شامل تمامی این موارد بشود. چون تخصیص هم به نوعی نسخ به حساب می‌آید.

حضرت در واقع می‌خواهند بفرمایند: آیا تو قرآن را در یک بسته یا مجموعه یا یک نظام حلقوی مطالعه می‌کنی؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: «قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا» ادعای بزرگی می‌کنی.

– «وَيْلُكَ» چه کار می‌کنی؟ چه می‌گویی؟ وای به حالت تعجب می‌کنم.

– «مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ» این دانش از آن امثال تو نیست. این‌ها مربوط به اهل کتاب یعنی مخاطبان کتاب است «الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ وَيْلُكَ وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ». این علم مربوط به اهل کتاب است و اهل کتاب هم تعداد خاصی از اهل بیت هستند.

«وَ مَا وَرَّثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا» تو حتی یک حرف از قرآن را آن طوری که حق است را به دست نیاورده‌ای.

چون حضرت نگفتند قرآن را می‌شناسی یا نه؟ بلکه فرمودند: «تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ» و انتظار داشتند که او بگوید: خیر؛ ولی دیدند می‌گوید نعم.

حضرت فرمودند «فَأَنْ كُنْتَ كَمَا تَقُولُ وَ لَسْتَ كَمَا تَقُولُ» اگر این طور است که می‌گویی؛ یعنی حق معرفت قرآن را می‌شناسی که این طور نیست، چند سوال می‌کنم به آن‌ها جواب بده:

۱- فأخبرني عن قول الله عزوجل سيرُوا فيها ليالي و أياماً آمينين، در قرآن آمده است که: «وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَ قَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالِي و أَيَّاماً آمينين»<sup>2</sup>.

بین قرای مبارک و مردم قرای ظاهر قرار دادیم. بعد قرآن می‌فرماید: در این قرای ظاهر شب و روز با خیال راحت سیر کنید. فرمودند: «أين ذلك من الأرض» این کدام زمین و قریه است؟

گفت: «أحسبه ما بين مكة و المدينة» فکر می‌کنم ما بین مکه و مدینه باشد. یعنی نعم او تبدیل شد به «فکر می‌کنم».

حضرت دیگر به او نگاه نکردند و به اصحاب خود نگاه کردند و فرمودند: «تعلمون أن الناس يقطع عليهم بين المدينة و مكة فتؤخذ أموالهم و لا يؤمنون على أنفسهم و يقتلون» این چه راه امنی است که دزد دارد، سیل دارد و...؟ به خصوص در گذشته راه مکه و مدینه از راه‌های پر سارق بوده است.

«فسکت أبو حنيفة». بعد حضرت فرمودند: أخبرني عن قول الله عزوجل «وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» أين ذلك من الأرض؟ هرکس وارد این خانه شود امن است. این خانه کجاست؟

گفت معلوم است که این خانه کعبه است.

تازه حجاج ابن‌یوسف ثقفی، عبدالله ابن‌زبیر را در مکه هلاک کرده بود. حضرت فرمودند: «أ فتعلم أن الحجاج بن يوسف حين وضع المنجنيق على ابن الزبير في الكعبة فقتله كان آمنا فيها؟!» آن وقتی که حجاج منجنيق گذاشت و خانه کعبه را ویران کرد و عبدالله ابن‌زبیر را کشت «كان آمنا؟» «فسکت». بعد حضرت به این سوالات جواب دادند.

در واقع حضرت با یک بحث تاریخی که رخ داده است و حجاج حمله کرده و ابن‌زبیر را در مکه کشته است مواجه می‌کنند. در مقابل، تفسیری که ابوحنیفه ارائه می‌دهد فاقد حوادث تاریخی است.

با این مثال حساسیت ائمه را می‌بینیم. ولی در تفاسیر زیاد می‌بینید که یک مطالبی نقل می‌شود که با حوادث تاریخی همخوانی ندارد.

و گاهی این مطالب را نقل می‌کنیم و می‌نویسیم و نمی‌توان گفت «العهد على الراوى». در این صورت کسی این مطلب را

مطالعه می‌کند و سازگاری را نمی‌بیند و در اصل مطلب شک می‌کند.

اگر بخواهیم زندگی نامه، آمار، گزارش و حتی بیان فاصله‌ها و جغرافیا را بدهیم مثلا در روایاتی هست که فاصله تخت بلقیس تا

جایگاه حضرت سلیمان سه هزار کیلومتر رفت بوده است و سه هزار برگشت. اولاً در بین روایات اسرایلیات هم وجود دارد. ثانیاً اینکه ممکن است این فاصله با واقعیت فاصله داشته باشد. در هر حال به عنوان نتیجه این که باید تعامل یک مفسر با مسائل علمی و مسائل تاریخی به معنای عام آن (جغرافیا و آمار و...) دقیق و حساب شده باشد.

---

1. سوره فجر : ۷.

2. سوره سبأ : آیه ۱۸.